

A Defense of Explanationist Fit View about Epistemic Support

Muhammad Ali Poudineh*

Abstract

Introduction: According to explanationist view about epistemic support, "Doxastic attitude D toward proposition p is epistemically justified for S at t if and only if having D toward p fits the evidence S has at t". Different viewpoints have tried to answer the question under what conditions a doxastic attitude is fit with the evidence it has. The purpose of this article is to evaluate the latest version of explanationist views in epistemic support.

Method: This research is an analytical-descriptive kind of research. In this article, with an analytical-descriptive approach and in a systematic manner and by observing the criteria of accuracy and reasoning, I try to defend McCain's explanationist fit view about epistemic support. This formulation of McCain's point of view has been proposed for the first time, and this point of view causes some of the problems to be solved in the explanationist point of view in evidential fit. First, I will explain McCain's point of view in epistemic support, and then I will examine the problems of the explanationist point of view in epistemic support in important kinds of belief. In addition to presenting the problems of McCain's view on a priori, introspective and memory beliefs, I will try to show with him that this view provides correct intuitive results in these cases as well.

Findings: The correctness of McCain's point of view regarding prior, introspective and memory beliefs was disputed. In this article, I showed that not only the a priori of the justification of a belief does not require the lack of evidence for the justification of these beliefs, but also the a priori propositions need evidence to justify themselves and I

*PhD of Philosophy of Tehran University.

E-mail: ma.poudineh@yahoo.com

Received date: 2023.05.31

Accepted date: 2024.01.06

defended the way of justifying these beliefs based on the selected explanationist perspective. In addition, I showed that in memory beliefs as well, S has evidence to justify these beliefs, and the application of the selected point of view provide the correct intuitive result in this beliefs. In introspective beliefs, we also showed that the content of introspective beliefs is different from the experience of the contents of these beliefs, and therefore McCain's point of view has the possibility of providing justification for these beliefs. As a result, in this research, While evaluating the perspective of EF in each of these beliefs, I showed that, on the one hand, applying EF provides correct intuitive results about these beliefs, and on the other hand, it is possible to defend the response of believers to this perspective in epistemic support.

Conclusion: According to the most important explanationist view in epistemic support, the doxastic attitude to a proposition is epistemologically justified for one Provided that the doxastic attitude fits the evidence that one has. Different theories attempt to answer this question that a doxastic attitude under what conditions fit the evidence and reasons that one has. In this article, I discuss explanationist fit view about epistemic support According to this view, p fits S's evidence, e , at t iff either p is part of the best explanation available to S at t for why S has e or p is available to S as a logical consequence of the best explanation available to S at t for why S has e . After explaining this view, while expressing and evaluating its most important problems, I show that this view can be defended in epistemic support.

Keywords: Justification, Epistemic Support, McCain, Best Explanation, Explanationist Fit.



دفاع از دیدگاه تناسب تبیین‌گرا در حمایت معرفتی

محمدعلی پودینه*

چکیده

بنا بر مهم‌ترین دیدگاه تبیین‌گرا در حمایت معرفتی، رویکرد باوری شناسا به یک گزاره از حیث معرفتی به شرطی موجه است که آن رویکرد باوری با شواهدی که شناسا دارد، در تناسب باشد. دیدگاه‌های مختلفی کوشیده‌اند به این پرسش پاسخ دهند که یک رویکرد باوری تحت چه شرایطی با شواهد و ادله‌ای که شناسا دارد، در تناسب است. در این مقاله با روشی تحلیلی-توصیفی به دیدگاه تناسب تبیین‌گرا در حمایت معرفتی می‌پردازیم. مطابق این دیدگاه، p با شواهد شناسا، e ، در t در تناسب است اگر و تنها اگر یا p بخشی از بهترین تبیین در دسترس شناسا در t برای اینکه چرا وی e را دارد باشد یا p در دسترس شناسا به عنوان نتیجه منطقی بهترین تبیین در دسترس وی در t برای اینکه چرا وی e را دارد، باشد. پس از تقریر این دیدگاه در ضمن بیان و ارزیابی مهم‌ترین مشکلاتش نشان می‌دهم که می‌توان از این دیدگاه در حمایت معرفتی دفاع کرد.

واژگان کلیدی: توجه، حمایت معرفتی، مک‌کین، بهترین تبیین، تناسب تبیین‌گرا.

مقدمه

بنا بر دیدگاه تبیین‌گرا در حمایت معرفتی «برای S در t رویکرد باوری D نسبت به گزاره p از حیث معرفتی موجه است اگر و تنها اگر داشتن D نسبت به p با شواهدی که S در t دارد، در تناسب باشد» (Conee and Feldman, 2008, p.310). دیدگاه‌های مختلفی کوشیده‌اند به این پرسش پاسخ دهند که یک رویکرد باوری تحت چه شرایطی با ادله‌ای که شناسا دارد، در تناسب است. هدف این مقاله ارزیابی آخرین تقریر از دیدگاه‌های تبیین‌گرایانه در حمایت معرفتی است. این پژوهش از نوع تحقیقات تحلیلی-توصیفی است. در این نوشتار با رویکردی تحلیلی-توصیفی و به شیوه‌ای نظام‌مند و با رعایت معیارهای دقت و استدلال می‌کوشم از دیدگاه تبیین‌گرایانه مکین در تناسب شاهدی (evidential fit) دفاع کنم.^۱ این صورت‌بندی دیدگاه مکین برای اولین بار مطرح شده است و این دیدگاه سبب می‌شود برخی اشکالات به دیدگاه‌های تبیین‌گرایانه در تناسب شاهدی رفع شوند.^۲

نخست به تبیین دیدگاه مکین در حمایت معرفتی می‌پردازم و سپس مشکلات دیدگاه تبیین‌گرایانه در حمایت معرفتی در اقسام مهم باور را بررسی خواهم کرد. دیدگاه‌های مختلف در تناسب شاهدی، به شرطی مقبول واقع می‌شوند که نتایج شهودی

^۱ مقصود از تناسب شاهدی همان حمایت معرفتی است؛ زیرا وقتی گزاره مورد باور شناسا در تناسب با شواهد وی باشد، آن گزاره حمایت معرفتی از ناحیه آن شواهد به دست می‌آورد. مکین نیز به همین مطلب تذکر می‌دهد (McCain, 2014, p.79).

^۲ این دیدگاه سبب می‌شود اشکال معروف لرد و گلدن به دیدگاه‌های تبیین‌گرایانه مرتفع شوند. با توجه به حجم مقاله و روشن‌بودن پاسخ به این اشکالات بر اساس دیدگاه مختار به آنها در این مقاله نمی‌پردازیم (see: McCain, 2014, pp.71-75/ Lehrer, 1974, pp.166-167/ Goldman, 2011, pp.277-278).

درستی در اختیار بگذارند. پس دیدگاهی در تناسب شاهدهی مقبول است که جامع و مانع باشد؛ یعنی گزاره‌هایی که شهوداً در تناسب با شواهد شناسایند، باید بنا بر دیدگاه مقبول در تناسب شاهدهی نیز در تناسب با شواهد شناسا باشند و گزاره‌هایی که شهوداً در تناسب با شواهد شناسا نیستند، باید بنا بر دیدگاه مقبول در تناسب شاهدهی، در تناسب با شواهد شناسا نباشند.^۱ در ضمن طرح مشکلات دیدگاه مک‌کین در مورد باورهای پیشینی، درون‌نگرانه و حافظه‌ای سعی می‌کنم به همراه وی نشان دهم این دیدگاه در این موارد نیز نتایج شهودی درستی در اختیار می‌گذارد.

الف) دیدگاه تبیین‌گرایانه مک‌کین در تناسب شاهدهی

مک‌کین از تبیین در تناسب شاهدهی استفاده کرده است. بنا بر تبیین‌گرایی در تناسب شاهدهی، زمانی یک گزاره در تناسب با شواهد شناساست که آن گزاره بخشی از بهترین تبیین^۲ شواهد شناسا باشد. دیدگاه وی در تناسب شاهدهی، تناسب تبیین‌گرا (explanationist fit) به قرار زیر است:

تناسب تبیین‌گرا (EF)

p با شواهد شناسا، e، در t در تناسب است اگر و تنها اگر p یا بخشی از بهترین تبیین در دسترس شناسا در t برای اینکه چرا وی e را دارد باشد یا p در دسترس شناسا به عنوان نتیجه منطقی بهترین تبیین در دسترس وی در t برای اینکه چرا وی e را دارد، باشد (McCain, 2014, p.65).

برای تقریر این دیدگاه، چند مطلب را باید ذکر کنیم:

^۱. این مطلب، قابل استفاده از مطالب مک‌کین نیز است (see: McCain, 2014, p.70).

^۲. در موضوع مقاله منعی منحاز مرتبط به زبان فارسی وجود ندارد؛ لیکن برای آشنایی با استنتاج بهترین تبیین در این خصوص به زبان فارسی، ر.ک: نصیری، ۱۳۹۵، ص ۲۶-۵۸ / بهنیا، ۱۴۰۰، ص ۱-۲۸.

اول: وقتی می‌گوییم که موجه بودن شناسا در باور به p ، وابسته به این است که آیا p در تناسب با شواهد شناساست یا نیست، مرادمان از «شواهد شناسا»، «همه شواهد شناسا» است. اگر توجه نکنیم که در این دیدگاه، مقصود از شواهد شناسا، همه شواهد وی است، ممکن است به بخشی از الغاگرهای بالقوه شناسا توجه نکنیم و گمان کنیم که باور شناسا در تناسب با شواهد وی است؛ در حالی که این باور در تناسب با شواهد وی نیست؛ چراکه وی واجد شواهد الغاگری است که ما آنها را در نظر نگرفته‌ایم؛ از این رو در مثال‌های زیر، فرض بر این است که شناسا شواهدی را که الغاگر گزاره‌های مورد بحث باشد، در میان همه شواهد خویش ندارد (Ibid).

دوم: برای اینکه p بخشی از «بهترین» تبیین در دسترس شناسا در t بشود، باید هیچ تبیین رقیبی در دسترس شناسا نباشد که شامل p نشود و به‌خوبی این تبیین در دسترس شناسا باشد یا اینکه حتی بهتر از این تبیین در دسترس شناسا باشد. ممکن است بهترین تبیینی که شناسا در دسترس دارد، تبیین خوبی نباشد. شاید برخی گمان کنند اگر p بخشی از بهترین تبیین در دسترس شناسا باشد، ولی این تبیین، تبیین خوبی نباشد، نمی‌توانیم بگوییم p در تناسب با شواهد شناساست. اما مکین می‌گوید این سخن درست نیست. بنا بر EF ، تناسب p با شواهد شناسا تنها مستلزم این است که شناسا توجیه گزاره‌ای به نفع p بیشتر از نقیض p داشته باشد؛ لذا می‌تواند p در تناسب با شواهد شناسا باشد؛ اما از این رو که p به‌خوبی در تناسب با شواهد شناسا نیست، توجیه شناسا برای باور به p خیلی کم می‌شود. در چنین موردی توجیه شناسا برای p ضعیف است؛ چراکه p به نحو حداقلی در تناسب با شواهد وی است. مکین می‌گوید با توجه به این مطلب که بهترین تبیین شناسا می‌تواند گاهی خوب باشد و گاهی خوب نباشد، درمی‌یابیم که از این رو یک گزاره از آنجایی که می‌تواند در تناسب بیشتر یا کمتر با

شواهد شناسا باشد، توجیه شناسا هم به همین نسبت می‌تواند قوی یا ضعیف شود. بنا بر EF، کیفیت بهترین تبیین در دسترس است که مشخص می‌کند چه مقدار p در تناسب با شواهد شناساست. بنا بر EF، مقدار شواهد مرتبط در دسترس شناسا - نسبت به کل شواهدی که دارد - و مقدار درجه‌ای که p در تناسب با این شواهد است، مقدار درجه توجیه شناسا برای p را مشخص می‌کند (Ibid).^۱

سوم: مک‌کین برای توضیح دیدگاه EF، دو صورت‌بندی را بیان می‌کند تا دقیقاً مشخص کند که اولاً تحت چه شروطی یک تبیین «در دسترس» شناسا برای اینکه چرا e را در t دارد، است؛ ثانیاً چگونه یک گزاره «در دسترس» شناسا به عنوان نتیجه منطقی بهترین تبیین در دسترس وی برای اینکه چرا در t وی e را دارد، است. وی در پاسخ به پرسش اول می‌نویسد p در دسترس شناسا به عنوان بخشی از بهترین تبیین وی برای اینکه چرا وی e را در t دارد، است اگر و تنها اگر «شناسا در t مفاهیم مورد نیاز برای فهم p را داشته باشد و شناسا تنها بر اساس تأمل، مستعد داشتن به‌نظر رسیدن این باشد که p بخشی از بهترین پاسخ است برای این پرسش که «چرا وی e را دارد؟» (Ibid, p.67).

مک‌کین در چستی «به‌نظر رسیدن»، دیدگاه تجربه را پذیرفته است. بنا بر دیدگاه تجربه، به‌نظر رسیدن p، عبارت است از «تجربه‌ای با محتوای p یا رویکرد گزاره‌ای یگانه‌ای به p» (Tucker, 2013, p.3). پس از منظر وی، به‌نظر رسیدن، یک حالت ذهنی با محتوای گزاره‌ای است که ویژگی پدیداری ویژه‌ای دارد؛ یعنی به‌نظر رسیدن،

^۱ با توجه به آنچه بیان شد، مشخص می‌گردد که بنا بر این دیدگاه شناسا نمی‌تواند در باور به یک گزاره در یک زمان، دچار نسبی‌گرایی عرفی باشد و لذا تنها یک رویکرد باوری برای وی در یک زمان موجه می‌باشد؛ چه توجیه قوی - که گاهی یقینی نیز بنا بر نظر برخی است - داشته باشد و چه گاهی توجیه ضعیف‌تر و روشن است که از منظر بنده و سایر معرفت‌شناسان این گزاره درست نیست که «اگر شناسا واجد یقین در توجیه یک باور نباشد، در باور به آن گزاره موجه نیست» و لازمه پذیرش این گزاره، پذیرش شکاکیت است.

«احساس صدق را دارد؛ یعنی احساس یک حالت که محتوای آن، چگونگی اشیای در واقع را آشکار می‌سازد» (Tolhurst, 1998, pp.298-299).

مک‌کین به درستی معتقد است شناسا صرفاً باید استعداد داشتن به نظر رسیدن این را داشته باشد که p بخشی از بهترین پاسخ وی برای این پرسش که «چرا وی e را دارد؟» است؛ از این رو لزومی ندارد در واقع هم p بخشی از بهترین پاسخ به این پرسش باشد (Ibid).

چهارم: در این صورت بندی صرفاً نیاز است شناسا مستعد داشتن به نظر رسیدن این باشد که صدق p بخشی از بهترین پاسخ وی برای پرسش تبیینی^۱ است و لذا نیازی نیست که وی فهم دقیق و پیچیده‌ای از مفاهیمی نظیر «تبیین» و «شاهد» داشته باشد (Ibid, pp.67-68).

پنجم: در این مطلب پاسخ مک‌کین به پرسش دوم^۲ مذکور را بیان خواهیم کرد. وی در پاسخ به این پرسش می‌گوید که p در دسترس شناسا به عنوان نتیجه منطقی بهترین تبیین در دسترس وی در t برای اینکه چرا وی e را دارد، است اگر و تنها اگر «شناسا مفاهیم مورد نیاز برای فهم p را داشته باشد و شناسا تنها بر اساس تأمل، مستعد داشتن به نظر رسیدن این باشد که p مستلزم بهترین تبیین در دسترس وی در t است برای اینکه چرا وی e را دارد» (Ibid).

ب) مشکلات دیدگاه EF

بسیار مختصر به مهم‌ترین ارکان دیدگاه مک‌کین در تناسب شاهدهی پرداختیم. اکنون

^۱ مقصود از پرسش تبیینی، این پرسش است که چرا وی واجد شاهدهی که دارد، است؟

^۲ یعنی این پرسش که چگونه یک گزاره «در دسترس» شناسا به عنوان نتیجه منطقی بهترین تبیین در دسترس وی برای اینکه چرا در t وی e را دارد، است؟

نخست به مهم‌ترین مشکلات دیدگاه تبیین‌گرایانه در حمایت معرفتی در باورهای پیشینی، درون‌نگرانه و حافظه‌ای می‌پردازم^۱ و سپس اشکال در علیه این دیدگاه را بیان می‌کنم. در ضمن طرح این مشکلات سعی می‌کنم به همراه مکین نشان دهم EF در این موارد نیز نتایج شهودی در اختیار می‌گذارد.

۱. باورهای پیشینی

باید بررسی کنیم که گزاره‌های پیشینی که شهوداً در تناسب با شواهد شناسا هستند، آیا بنا بر EF هم این گونه‌اند یا نه. قبل از بررسی این مسئله، باید به نحوه توجیه این باورها بپردازیم.

۱-۱. توجیه باورهای پیشینی

در توجیه باورهای پیشینی دیدگاه کانی را نقل می‌کنیم. کانی به دیدگاه آگاهی مستقیم در توجیه باورهای پیشینی معتقد است. از منظر وی بر اثر آگاهی مستقیم است که ما گزاره‌های پیشینی را صادق می‌بینیم. به گمان وی آگاهی ما از این گزاره‌ها از سنخ باور نیست. متعلق این آگاهی کیفیات غیرحسی‌ای است که وقتی قوه شهود شناختی ما به فعالیت و می‌افتد، درک می‌شوند (Conee, 1988, pp.847-848). پس هنگام تأمل روی این گزاره‌ها، آگاهی به این گزاره‌ها پیدا می‌کنیم. این آگاهی از سنخ مفهوم نیست. خود این گزاره‌ها در پیشگاه آگاهی شناسا حاضر می‌شوند. از منظر کانی «این دیدن، آگاهی‌ای مستقیم است. متعلق‌های این آگاهی، گزاره‌های فی نفسه روشن، اجزای مفهومی آنان و ارتباط میان این اجزای مفهومی است» (Ibid, p.852). به اعتقاد

^۱. با توجه به حجم مقاله به کاربرست EF در سایر اقسام باور نمی‌پردازم؛ چراکه در این باورها دیدگاه EF نتایج شهودی در اختیار می‌گذارد.

کافی وقتی ما گزاره‌ای تحلیلی مانند گزاره هر شیپور طلایی، یک شیپور است، «صادق می‌بینیم، ما از این گزاره و ارتباط میان مفاهیم در آن آگاه هستیم. همین امر به طریقی به ما نشان می‌دهد که این گزاره صادق است» (Ibid, p.851).

پس اگر شناسا گزاره‌ای تحلیلی را بفهمد، وی از آن گزاره و ارتباط میان اجزای مفهومی این گزاره آگاه می‌شود. این آگاهی که با فهم این گزاره‌ها برای وی رخ می‌دهد، شاهدهی است که سبب می‌شود باور شناسا به این گزاره‌ها موجه گردد. کافی با بیانی فنی‌تر در ضمن مثالی به این مطلب تصریح می‌کند. وی در مثال شیپور می‌گوید:

مفهوم محمول قرار داده شده وجود یک شیپور به نظر می‌رسد به نحوی در مفهوم موضوع وجود یک شیپور طلایی گنجانده شده است و همین امر به نظر می‌رسد چرایی صدق (C) [این گزاره که هر شیپور طلایی، یک شیپور است] است (Ibid, p.852).

لذا به عقیده کافی آگاهی مستقیم شناسا به این گزاره که «هر شیپور طلایی، یک شیپور است» و آگاهی‌ای که وی از اجزای مفهومی و نسبت میان این اجزا دارد، سبب می‌شود باور وی به این گزاره موجه شود. پس در گزاره‌های پیشینی، آگاهی مستقیم شناسا به این گزاره‌ها و به اینکه مفهوم محمول در این گزاره‌ها، مندرج در مفهوم موضوع این گزاره‌هاست، شاهد وی برای باور به این گزاره‌هاست (Conee, 1988, p.854).

۲-۱. اعمال EF روی باورهای پیشینی

مک‌کین با استفاده از دیدگاه مذکور کافی می‌گوید EF در مورد توجیه پیشینی نیز نتایج شهودی درستی در اختیار می‌گذارد. وی می‌گوید اگر شناسا گزاره‌ای تحلیلی مانند «هر کتاب آبی، یک کتاب است» را بفهمد، وی توجیه پیشینی برای باور به این گزاره

دارد.^۱ مکین به تبع کانی می‌گوید وقتی شناسا تأمل بر این گزاره می‌کند، آگاهی‌ای از این گزاره و از اجزای مفهومی این گزاره به دست می‌آورد. این آگاهی گونه‌ای از تجربه است. مکین بنا بر عقیده کانی در نحوه توجیه باورهای پیشینی می‌گوید EF می‌تواند حمایت توجیهی شناسا برای گزاره فوق را بدین گونه تبیین کند که بگوید صدق این گزاره بخشی از بهترین تبیین شواهد شناساست. وی می‌گوید شواهد شناسا در اینجا عبارت است از آگاهی وی به این گزاره که «هر کتاب آبی، یک کتاب است» و به این واقعیت که محمول این گزاره، مندرج در موضوع آن است. از منظر وی معقول است که بگوییم صدق این گزاره، بخشی از بهترین تبیین شناساست برای اینکه چرا وی این شواهد را دارد. لذا بنا بر EF گزاره «هر کتاب آبی، یک کتاب است» با شواهد شناسا در تناسب است (McCain, 2014, pp.70-71& 82) و از این رو شناسا واجد توجیه برای باور به این گزاره است. شهوداً این گزاره هم در تناسب با شواهد شناساست و هم اینکه موجه است. پس EF در باورهای پیشینی نیز نتیجه شهودی درستی در اختیار ما گذارد.

۳-۱. دفاع نگارنده از اعمال EF روی باورهای پیشینی

با توجه به آنچه گفته شد، معتقدان به دیدگاه EF در توجیه باورهای پیشینی به مشکل دچار نمی‌شوند. ممکن است برخی گمان کنند این دیدگاه نادرست است؛ چراکه از یک طرف، بنا بر این دیدگاه، اگر شاهدهی برای صدق یک گزاره وجود نداشته باشد، آن

^۱ در خصوص اینکه آیا هر گزاره پیشینی، گزاره‌ای تحلیلی است یا خیر، اختلاف نظر وجود دارد. در این مقاله فرض می‌کنیم که هر گزاره پیشینی، گزاره‌ای تحلیلی است. علاوه بر این در خصوص تعریف گزاره‌های تحلیلی نیز اختلاف نظر وجود دارد - و تقریباً می‌توانیم بگوییم که در بیشتر تعریف‌های مختلف ارائه شده در این خصوص مثال نقض وجود دارد - با وجود این در این مقاله فرض می‌کنیم که گزاره p تحلیلی است اگر و تنها اگر موضوع p این همان با محمولش باشد یا محمول p از حیث مفهومی مندرج در مفهوم موضوعش باشد. بررسی بیشتر و دقیق‌تر اختلاف نظرها در این موضوع، ما را از موضوع مقاله خارج می‌کند.

گزاره موجه نخواهد بود و از طرف دیگر، گزاره‌های پیشینی موجه‌اند، اما شاهدی برای صدق این گزاره‌ها وجود ندارد. پس بنا بر این دیدگاه گزاره‌های پیشینی نباید موجه باشند، در حالی که شهوداً این باورها موجه‌اند. این افراد باید توجه کنند که درست است که بنا بر این دیدگاه، اگر باوری بخواید موجه باشد، باید برای صدق آن باور، شاهدی وجود داشته باشد؛ اما پیشینی بودن توجه یک باور، مستلزم بی‌شاهد بودن توجه آن باور نیست. پیشین بودن یک گزاره تنها لازم می‌آورد که شواهد بر صدق آن، صرفاً با تأمل بر خود آن گزاره به دست بیایند. باید توجه کنیم که همه معرفت‌شناسان در این عقیده متفق‌اند که شناسا باید گزاره تحلیلی را بفهمد تا بتواند در باور به آن موجه باشد. وقتی شناسایی متعارف، گزاره‌ای تحلیلی را بفهمد، معقول است به نظرش برسد آن گزاره صادق است.

شناسا بر اثر فهم و تأمل بر گزاره‌ای عقلانی، شهودی عقلانی^۱ به صدق آن گزاره پیدا می‌کند. وقتی شناسا بر گزاره «هر مجردی بی‌همسر است» تأمل می‌کند، «به نظرش می‌رسد» که صدق این گزاره بدیهی است یا «شهودی عقلانی» به صدق این گزاره پیدا می‌کند. این «به‌نظر رسیدن» یا «شهود عقلانی»، شاهد شناسا برای صدق این گزاره‌ها است. البته، همان گونه که کانی گفت، آگاهی‌ای که شناسا از این گزاره‌های تحلیلی و نیز اجزای مفهومی آنها دارد نیز جزو شواهد وی برای باور به این گزاره‌هاست. به نظر نگارنده نیز معقول است که بگوییم شناسا هر وقت، گزاره‌ای تحلیلی را بفهمد، واجد

^۱. با توصیف هومر مقصود از شهود عقلانی را درمی‌یابیم. وی می‌گوید به‌نظر رسیدن عقلانی، یک «شهود» است؛ یعنی شهود شناسا به p عبارت از حالت به نظر صادق رسیدن p برای شناساست به شرطی که این صادق به نظر رسیدن p برای شناسا وابسته بر استنتاج از سایر باورها نباشد و صرفاً از راه تأمل و فکر نمودن درباره p برای شناسا حاصل شده باشد و لذا ناشی از ادراک حسی نمودن، به‌یاد آوردن یا درون‌نگری شناسا نباشد (Huemer, 2005, p.102).

چنین آگاهی‌ای خواهد بود و چنین آگاهی‌ای، برای توجیه این گزاره‌ها کافی است. پس برای اینکه باور شناسا به این گزاره‌ها موجه گردد، لزومی ندارد به نظر شناسا برسد که این گزاره‌ها صادق‌اند؛ هرچند به نظر می‌رسد بین آگاهی سبب می‌شود به نظر شناسا نیز برسد که این گزاره‌ها صادق‌اند.^۱

باید توجه کنیم که این شواهد یعنی آگاهی شناسا، به‌نظر رسیدن شناسا و شهود عقلانی شناسا، گونه‌ای تجربه‌اند و لذا از منابع توجیه‌اند و از این رو می‌توانند موجه باورهای پیشینی شناسا باشند. اشکال نشود که اگر قرار باشد برای هر گزاره‌ای حتی گزاره‌های پیشینی، چنین شواهدی لازم باشد، ما دچار تسلسل یا دور در توجیه خواهیم شد؛ چراکه در پاسخ خواهیم گفت که این شواهد از سنخ تجربه‌اند و لذا اصلاً نیازی به توجیه ندارند. اگر این شواهد، باوری بودند، نیاز بود که برای آنها نیز توجیه داشته باشیم. روشن است که وقتی این شواهد نیاز به توجیه نداشته باشند، محذور پیش گفته پیش نخواهد آمد.

چنان‌که گفتیم، بنا بر EF، شناسا باید تنها بر اساس تأمل، مستعد داشتن به‌نظر رسیدن این باشد که برای مثال صدق گزاره «هر مجردی بی‌همسر است» بخشی از بهترین پاسخ وی برای این پرسش است که چرا به نظرش می‌رسد این گزاره صادق است.^۲ به نظر نگارنده شهوداً هر کسی که بتواند یک گزاره تحلیلی را فهم کند، مستعد داشتن به‌نظر رسیدن مذکور است و لذا بنا بر EF، باید گزاره پیشینی فهمیده‌شده، در

^۱. درحقیقت می‌توان گفت کانی منبع به نظر صادق رسیدن این گزاره‌ها را [آگاهی مذکور] ذکر کرده است. کانی نگفته است که بر اثر این آگاهی به نظر شناسا می‌رسد که این گزاره‌ها صادق‌اند؛ چراکه وی «به‌نظر رسیدن» را نه شرط لازم برای توجیه باورها می‌داند و نه شرط کافی (Conee, 2013, pp.64-65).

^۲. البته، این پرسش تبیینی، با توجه به شواهدی که شناسا دارد، متفاوت می‌شود.

تناسب با شواهد وی قلمداد شود و از این رو موجه دانسته شود. شهوداً نیز شناسا حمایت معرفتی برای گزاره‌های پیشینی که آنها را می‌فهمد دارد و از این رو باور به این گزاره‌ها برای وی موجه است. پس EF در موارد باورهای پیشینی نیز نتیجه شهودی درستی در اختیار می‌گذارد.

۲. اعمال EF روی باورهای درون‌نگرانه

برای بررسی این قسم باورها نخست باید با نحوه توجیه باورهای درون‌نگرانه آشنا شویم. برای فهم توجیه باورهای درون‌نگرانه نیز باید نخست به نحوه توجیه باورهای حسی توجه کنیم. بنا بر EF، وقتی شناسا تجربه بصری فنجان قهوه روی میز را دارد، موجه است که باور کند فنجان قهوه‌ای روی میز اوست. در اینجا گزاره «فنجان قهوه روی میز است» بخشی از بهترین تبیین در دسترس شناساست برای اینکه چرا این شاهد (تجربه بصری) را دارد. در اینجا سه چیز داریم: یکی باور شناسا به اینکه «فنجان قهوه روی میز است»؛ دیگری متعلق و محتوای باور شناسا یعنی گزاره «فنجان قهوه روی میز است»؛ سومی تجربه بصری فنجان قهوه روی میز شناسا. در اینجا باور شناسا در صورتی با شواهد وی در تناسب است که محتوای باور شناسا بخشی از بهترین تبیین شاهد شناسا باشد. در اینجا به روشنی این گونه است؛ چراکه صدق گزاره «فنجان قهوه روی میز است»، بخشی از بهترین تبیین شناسا برای تجربه بصری فنجان قهوه وی است.

اکنون به توجیه باورهای درون‌نگرانه بپردازیم. وقتی من تجربه درون‌نگرانه احساس خارش دارم، باور می‌کنم که «احساس خارش دارم» و شاهد من برای این باور، تجربه احساس خارش من است. شهوداً این باور موجه است. در اینجا بنا بر EF، این باور شناسا در تناسب با شواهد وی است؛ زیرا صدق گزاره «احساس خارش دارم» بخشی از بهترین تبیین شناسا برای تجربه احساس خارش داشتش است.

۱-۲. اشکال گلدمن

به نظر گلدمن دیدگاه‌های تبیینی در تناسب شاهدهی در توجیه باورهای درون‌نگرانه به مشکل دچار می‌شوند؛ چراکه از یک طرف بنا بر این دیدگاه‌ها، باور شناسا به شرطی با شواهد وی در تناسب است که گزاره مورد باور وی بخشی از بهترین تبیین شواهدش باشد و از طرف دیگر در باورهای درون‌نگرانه، گزاره مورد باور شناسا (محتوای باور وی) همان شاهد شناساست و وقتی گزاره مورد باور شناسا همان شاهد وی شد، دیگر دو چیز نداریم که یکی بخواهد دیگری را تبیین کند.

برای فهم اشکال گلدمن باید متذکر شوم که اگرچه محتوای باور شناسا، یک گزاره است، آنچه درحقیقت در رابطه تبیینی قرار می‌گیرد، صادق‌ساز محتوای باور وی است؛ یعنی در مثال مذکور واقعیت احساس خارش شناسا بخشی از بهترین تبیین وی برای چرایی داشتن تجربه احساس خارش وی است؛ لذا از آنجا که در تبیین، مقصود حقیقی، صادق‌ساز محتوای باور شناساست، وقتی می‌گوییم به نظر گلدمن محتوای باور شناسا همان شاهد وی است، مرادمان این است که صادق‌ساز محتوای باور وی همان شاهد وی است؛ یعنی در مثال مذکور احساس خارش شناسا همان تجربه احساس خارش وی است. با توجه به این تذکر، سخن گلدمن را در این باره ذکر می‌کنیم:

اما پذیرفتنی بودن این رهیافت [دیدگاه‌های تبیینی در تناسب شاهدهی] وابسته به این است که تجارب درون‌نگرانه حالات ذهنی یا امور واقع متمایز از حالات ذهنی که ادعا می‌شود که در درون نگریسته شده‌اند، باشند. آیا تجربه درون‌نگرانه احساس خارش، «افزون بر» یا «متمایز از» خود احساس خارش است؟ این امر [متمایز بودن این تجربه از خود احساس خارش] بسیار مشکوک است (Goldman, 2011, p.277).

گلدمن می‌گوید شکی نیست که هم باور شناسا به اینکه «احساس خارش دارم» وجود دارد و هم احساس خارشش یعنی محتوای باورش. اما اینجا مثل باورهای حسی

نیست که تجربه شناسا میان باور وی و محتوای باور وی واسطه شود. به تعبیر گلدمن اینجا چیزی نیست «که بتواند در هیئت تبیین شده مناسب عمل کند» (Ibid).

وقتی یک چیز داریم، دیگر تبیین شده و تبیین‌گری نخواهیم داشت و لذا دیگر تبیینی محقق نمی‌شود تا در پرتو آن بتوانیم بگوییم این باورهای شناسا با شواهد وی در تناسب‌اند. در مثال فوق بنا بر EF، باید بگوییم باور شناسا به اینکه «احساس خارش دارم» به شرطی در تناسب با شواهد وی است که احساس خارش شناسا بخشی از بهترین تبیین تجربه احساس خارش وی باشد. اما گلدمن مدعی است احساس خارش شناسا همان تجربه احساس خارش وی است و وقتی این گونه است، احساس خارش شناسا نمی‌تواند تجربه احساس خارش وی را تبیین کند؛ چراکه باید تبیین‌گر غیر از تبیین‌شده باشد تا بتواند اولی، دومی را تبیین کند.

می‌توانم استدلال وی را به نحو زیر بازسازی کنم:

۱. برخی باورهای ناشی از درون‌نگری شناسا موجه‌اند (شهوداً وقتی تجربه احساس خارش دارم، موجه‌ام که باور کنم «احساس خارش دارم»).
۲. بنا بر EF، باورهای ناشی از درون‌نگری شناسا به شرطی موجه‌اند که این باورها با شواهد وی در تناسب باشند.
۳. بنا بر EF، p [محتوای باور] با شواهد شناسا، e، در t در تناسب است اگر و تنها اگر p بخشی از بهترین تبیین دردسترس شناسا در t برای اینکه چرا وی e را دارد، باشد.
۴. باور ناشی از درون‌نگری شناسا به شرطی با شواهد وی در تناسب است که محتوای باور ناشی از درون‌نگری وی بخشی از بهترین تبیین دردسترس تجربه درون‌نگرانه وی باشد (از ۳).

۵. محتوای باور ناشی از درون‌نگری شناسا همان تجربه درون‌نگرانه وی است.
۶. یک چیز نمی‌تواند بخشی از بهترین تبیین خودش باشد (زیرا برای تبیین، نیاز به تبیین‌شده و تبیین‌گر داریم. در غیر این صورت، تبیین‌شده و تبیین‌گری نخواهیم داشت و لذا اصلاً تبیینی محقق نخواهد شد).
۷. نمی‌تواند محتوای باور ناشی از درون‌نگری شناسا بخشی از بهترین تبیین خودش باشد (از ۶).
۸. محتوای باور ناشی از درون‌نگری شناسا نمی‌تواند بخشی از بهترین تبیین دردسترس تجربه درون‌نگرانه وی باشد (از ۵ و ۷).
۹. بنا بر EF، باور ناشی از درون‌نگری شناسا با شواهد وی در تناسب نیست (از ۴ و ۸).
۱۰. بنا بر EF، باورهای ناشی از درون‌نگری شناسا موجه نیستند (از ۲ و ۹).
۱۱. نتیجه «۱۰» با فرض «۱» در تناقض است.
۱۲. EF نادرست است (از ۲ و ۱۱، ب. خ).

۲-۲. پاسخ مک‌کین به گلدمن

مهم‌ترین مقدمه استدلال گلدمن مقدمه پنج‌آن است. مفاد این مقدمه، مقبول مک‌کین نیست. از منظر وی محتوای باورهای درون‌نگرانه غیر از تجربه محتواهای این باورها است؛ یعنی در مثال مذکور گلدمن، تجربه احساس خارش شناسا غیر از خود احساس خارش شناساست. مک‌کین دو دلیل برای ردّ این مقدمه بیان می‌کند:

نخست وی می‌گوید به نظر می‌رسد حالت ذهنی توجه به احساس خارش غیر از خود احساس خارش و غیر از باور به اینکه احساس خارش دارم، است. وی می‌گوید فرض کنید شناسا در t_1 توجه به احساس خارش خود دارد؛ اما در t_2 صدایی، سبب

می‌شود حواسش پرت شود و به احساس خارشش توجه نکند. وی در t3 دوباره توجه به احساس خارشش می‌کند. معقول است که بگوییم احساس خارش شناسا و باور وی به اینکه احساس خارش دارد، در کل این فرایند است؛ اما وی فقط در t1 و t2 توجه به احساس خارشش دارد (McCain, 2014, p.73). پس تجربه احساس خارش^۱ غیر از داشتن احساس خارش است. در این مورد اگر تجربه احساس خارش، خود داشتن احساس خارش بود، باید شناسا در t2 نیز تجربه احساس خارش را می‌داشت؛ اما شهوداً در t2 شناسا احساس خارش را دارد، اما تجربه آن را ندارد. پس احساس خارش شناسا افزون بر داشتن احساس خارش وی است. اگر مدت زمان میان t1 و t3 را بسیار کم در نظر بگیریم، این شهود قوی‌تر می‌شود. پس مقدمه پنج استدلال گلدمن نادرست است.

دلیل دومی که مک‌کین اقامه می‌کند، بر اساس پذیرش عدم شفافیت حالات ذهنی است. نخست باید شفافیت را توضیح بدهیم. به نظر ویلیامسون یک حالت ذهنی شفاف است اگر و تنها اگر هر وقت شناسا واجد آن حالت ذهنی بود، در موقعیتی باشد که بتواند آن را بشناسد (Williamson, 2000, p.13). در نظر اولیه این گونه است؛ وقتی ما احساس خارش می‌کنیم، می‌توانیم بدانیم که احساس خارش داریم؛ اما ویلیامسون با ایراد استدلال نشان می‌دهد این نظر بدوی درست نیست؛ لذا وی معتقد به عدم شفافیت حالات ذهنی می‌شود.

مک‌کین می‌گوید اگر حالات ذهنی شفاف نباشند، یعنی اگر شناسا نتواند یک نوع

^۱ باید توجه کنید که توجه به احساس خارش یا آگاهی به احساس خارش، گونه‌ای از تجربه احساس خارش‌اند.

حالت ذهنی را از نوع دیگر تشخیص بدهد،^۱ بین باور به احساس خارش شناسا و خود احساس خارش شناسا یک حالت ذهنی دیگری وجود دارد. از منظر مک‌کین معقول است که چنین حالت ذهنی‌ای وجود داشته باشد (McCain, 2014, p.73) و لذا می‌توانیم بگوییم که مقدمه پنج استدلال گلدمن درست نیست.

سخن مک‌کین روشن است؛ زیرا در مواردی که حالت ذهنی شفاف نیست، می‌توانیم بگوییم که حالت ذهنی میانه‌ای وجود دارد. برای توضیح سخن مک‌کین در نظر داشته باشید که بنا بر نظر ویلیامسون می‌توان فرض کرد که احساس خارش شناسا شدید بشود، وقتی احساس خارش شناسا بسیار زیاد می‌شود، تبدیل به درد می‌شود؛ اما در اواسط زمان شدت گرفتن احساس خارش، مقاطعی وجود دارد که نمی‌توانیم تشخیص دهیم که آیا درواقع، این حالت ذهنی، احساس درد است یا احساس خارش. به نظر ویلیامسون در این فرض احساس خارش حالت ذهنی شفاف نیست؛ چراکه اگر این احساس، حالت ذهنی شفاف بود، ما باید می‌توانستیم بدانیم که این احساس چه نوع حالت ذهنی‌ای است؛ اما در فرض فوق ما نمی‌توانیم بدانیم که این احساس، چه نوع حالت ذهنی‌ای است. در اینجا فرض کنید که درواقع این حالت ذهنی، خارش است؛ اما شناسا باور دارد که درد دارد. در اینجا معقول است که بگوییم شناسا احساس درد داشته است که باور دارد، درد دارد؛ اگر شناسا احساس خارش داشت، باور به احساس خارش می‌کرد. به عبارت دیگر نمی‌توان گفت که شناسا احساس خارش دارد، ولی باور به درد پیدا می‌کند؛ از این رو معقول است که معتقد شویم باور به درد نمی‌تواند مبتنی بر احساس خارش باشد. پس در این فرض، شناسا حالت ذهنی باور به درد را

^۱. چون اگر می‌توانست نوع یک حالت ذهنی را تشخیص بدهد، دیگر آن حالت ذهنی، شفاف می‌بود؛ زیرا در این فرض، شناسا می‌تواند تشخیص دهد که واجد چه نوع حالت ذهنی‌ای است.

دارد، حالت ذهنی احساس درد را دارد و علاوه بر این دو، حالت ذهنی خارش را نیز دارد. پس با توجه به این مورد، می‌فهمیم که بین باور شناسا و تجربه درون‌نگرانه وی، یک حالت ذهنی سومی نیز وجود دارد که در مثال مذکور، شناسا آن را درون‌نگری نکرده است. با توجه به مطلب مذکور می‌توانیم بگوییم که در باورهای درون‌نگرانه، شناسا سه حالت ذهنی متمایز دارد: حالت ذهنی باور؛ حالت ذهنی تجربه محتوای باور و حالت ذهنی محتوای باور.^۱ پس مقدمه پنج استدلال گلدمن نادرست است؛ زیرا حالت ذهنی محتوای باور شناسا غیر از حالت ذهنی تجربه محتوای باور وی است.

وقتی مقدمه پنج گلدمن مقبول واقع نشد، مکین می‌گوید محتوای باور درون‌نگرانه شناسا غیر از تجربه محتوای این باور است و لذا محتوای این باور درون‌نگرانه می‌تواند بخشی از بهترین تبیین تجربه درون‌نگرانه شناسا تلقی شود و از این رو بنا بر EF، می‌توانیم بگوییم که در مثال گلدمن، باور شناسا به اینکه احساس خارش دارد، در تناسب با شواهد وی است؛ چراکه احساس خارش شناسا غیر از تجربه احساس خارش وی است و لذا می‌تواند احساس خارش وی بهترین تبیین تجربه احساس خارش وی تلقی شود.

۳. اعمال EF روی باورهای حافظه‌ای

برای بررسی EF در مورد باورهای حافظه‌ای، یک مورد از این باورها را در نظر می‌گیریم. فرض کنید که برای اولین بار علی دیروز گوشی الف را در بازار می‌بیند. امروز علی به یاد آن دستگاه می‌افتد و بر اساس حافظه‌اش هنوز باور دارد که گوشی الف در بازار است. شهوداً باور وی به اینکه گوشی الف در بازار است، در تناسب با شواهد

^۱. به نظر می‌رسد در بیشتر موارد، شناسا حالت ذهنی محتوای باور درون‌نگرانه خودش را درون‌نگری نمی‌کند، بلکه صرفاً تجربه محتوای باور درون‌نگرانه‌اش را درون‌نگری می‌کند.

وی است و از این رو باور وی موجه است. بنا بر EF، می‌توانیم بگوییم باور شناسا به این گزاره که «گوشی الف در بازار است» در تناسب با شواهد وی است؛ چراکه صدق گزاره مذکور بخشی از بهترین تبیین در دسترس علی است برای این خاطره‌ای که دارد. گلدمن در مورد نحوه توجیه باورهای حافظه‌ای اشکال مهمی را ایراد کرده است. نخست، در زیر اشکال گلدمن علیه دیدگاه‌های تبیین‌گرایانه در حمایت معرفتی برای باورهای حافظه‌ای را ذکر می‌کنم و سپس پس از توضیح اشکالش، به بیان پاسخ تبیین‌گرایان به وی خواهم پرداخت.

۱-۳. اشکال گلدمن

گلدمن در بیان اشکالش می‌نویسد:

اگر S قبلاً در باور کردن به p موجه بود و اکنون S باورش به p را از راه حافظه نگهدارنده حفظ کند، آن‌گاه اکنون S در بادی نظر در باور کردن به p موجه است. اما مانند درون‌نگری، حافظه نگهدارنده [نیز] فاقد هر گونه تجربه ذهنی یا رویدادی است که تبیین را بخواهد (Goldman, 2011, p.277).

گلدمن می‌خواهد بگوید فرض کنید که شما دیروز از راه تجربه بصری باور می‌کنید که میز اتاق محل کارتان قهوه‌ای است. دیروز این باور برای شما موجه بود. فرض کنید این باور در حافظه شما می‌ماند. بر این اساس امروز شما در منزل نیز هنوز باور دارید که میز اتاق محل کارتان قهوه‌ای رنگ است. شهوداً امروز نیز این باور شما موجه است. گلدمن می‌گوید اکنون شما فقط باور دارید که میز اتاق محل کارتان قهوه‌ای رنگ است و هیچ حالت ذهنی یا تجربه‌ای ندارید که بگویید صدق گزاره مورد باورتان بخشی از بهترین تبیین آن حالت ذهنی یا تجربه شماست. شناسا در این باورها تجربه‌ای ندارد که نیاز به تبیین آنها داشته باشد. به عبارت دیگر، از نظر گلدمن، هیچ حالت ذهنی‌ای ملازم

با تداوم حافظه وجود ندارد که از یک طرف، شاهد شما برای باور به این گزاره شود و از طرف دیگر نیاز به تبیین داشته باشد. اگر هم اکنون تجربه بصری‌ای از میز قهوه‌ای‌رنگ محل کارتان داشتید، باورمندان به دیدگاه‌های تبیینی در تناسب شاهده‌ی، می‌توانستند بگویند که باور شما به اینکه میز اتاق محل کارتان قهوه‌ای‌رنگ است، موجه است؛ زیرا صدق این گزاره بخشی از بهترین تبیین برای چرایی داشتن این تجربه بصری شما می‌بود؛ اما به عقیده گلدمن در باورهای مبتنی بر حافظه، چنین تجربه‌ای وجود ندارد و لذا بنا بر دیدگاه‌های تبیینی در تناسب شاهده‌ی، نباید باورهای حافظه‌ای شناسا در تناسب با شواهد آنها باشد؛ چراکه صدق محتوای این باورها بخشی از بهترین تبیین شواهد شناسا نیست؛ در حالی که شهوداً باورهای مبتنی بر حافظه، هم در تناسب با شواهد شناسایند و هم اینکه این باورها موجه نیز هستند.

۲-۳. پاسخ تبیین‌گرایان به گلدمن

مکین بر اساس بیانات گلدمن و کانی، به اشکال گلدمن پاسخ می‌گوید. برای پاسخ به اشکال گلدمن باید اولاً شاهده‌ی را برای توجیه باورهای مبتنی بر حافظه ذکر کنیم؛ ثانیاً نشان دهیم صدق گزاره مورد باورمان بخشی از بهترین تبیین برای چرایی داشتن این شاهد است، گلدمن و کانی و به تبع آنها مکین به‌خوبی این دو امر را در پاسخ به گلدمن انجام داده‌اند.

گلدمن و کانی می‌گویند نخست باید توجه کنیم که مفروض این است که شناسا خود این گزاره مورد باور مبتنی بر حافظه‌اش را به یاد می‌آورد. از منظر این دو، استعداد شناسا برای یادآوری این پدیدار که این گزاره‌ها را به یاد می‌آورم،^۱ شاهد شناسا برای

^۱ مقصود از پدیدار، حالت ذهنی خاص مذکور است. محتوای این حالت ذهنی که گزاره‌ای است، عبارت از این است که «این گزاره را به یاد می‌آورم».

توجیه این باورهاست. البته وی این گزاره‌ها را به عنوان گزاره‌هایی که می‌داند، به یاد می‌آورد. همین پدیدار شناسا که این باور را به یاد می‌آورد یا استعداد شناسا برای داشتن این پدیدار که این باور را به یاد می‌آورد، شاهد وی برای باور به گزاره‌های مبتنی بر حافظه است (Conee and Feldman, 2011, p.304).^۱

مک‌کین بر اساس بیانات فلدمن و کانی می‌گوید، می‌توانیم بگوییم شاهد شناسا در این باورها همین شاهد بالقوه وی است. از منظر وی در این باورهای مبتنی بر حافظه با توجه به استعداد شناسا برای داشتن این پدیدار که این گزاره‌ها را به یاد می‌آورد، معقول است که بگوییم وی مستعد داشتن به‌نظررسیدن اینکه صدق گزاره‌های مورد باورش بخشی از بهترین تبیین برای اینکه چرا وی این گزاره‌ها را این گونه به یاد می‌آورد، است (McCain, 2014, p.76).

پس مک‌کین هر دو چیزی را که برای پاسخ به گلدمن نیاز داشتیم، در اختیارمان گذاشت؛ از یک طرف نشان داد مستعدبودن شناسا برای داشتن این پدیدار که این باورها را به یاد می‌آورد، شاهد وی برای توجیه این باورهای مبتنی بر حافظه است و از طرف دیگر نشان داد صدق این گزاره‌های مبتنی بر حافظه شناسا بخشی از بهترین تبیین شناساست برای اینکه چرا این باورها را آن گونه که گفتیم، به یاد می‌آورد. بنا بر EF، باور شناسا به «میز اتاق محل کارم قهوه‌ای است» در تناسب با شواهد وی است و از این رو این باور موجه نیز است؛ زیرا از یک سو شناسا مستعد این است که گزاره «میز اتاق محل کارم قهوه‌ای است» به عنوان بخشی از گزاره‌هایی که می‌داند، به یاد بیاورد و از سوی دیگر صدق گزاره «میز اتاق محل کارم قهوه‌ای است» بخشی از بهترین تبیین

^۱. پیش از فلدمن و کانی، هم آتودی و هم پالاک به این مطلب صریحاً اشاره کرده‌اند (see: Audi, 1995, p.37/ Pollock, 1974, p.193).

شناسا برای استعداد مذکور وی است. پس بنا بر EF، باورهای مبتنی بر حافظه نیز در تناسب با شواهد شناسا هستند؛ چراکه صدق این گزاره‌ها بخشی از بهترین تبیین شواهد وی است. پس این باورها موجه نیز هستند. نتیجه شهودی درست نیز همین است.

۳-۳. اشکال به پاسخ تبیین‌گرایان به گلدمن و پاسخ نگارنده به آن

شاید کسی در دفاع از گلدمن ادعا کند که در اینجا هرچند شناسا مستعد داشتن این پدیدار است که این باورها را به یاد می‌آورد، استعداد شناسا برای داشتن چنین پدیداری نمی‌تواند شاهد وی برای باورهای مبتنی بر حافظه تلقی شود. در مثال گلدمن اکنون شناسا باور به p دارد؛ اما صدق این گزاره بخشی از بهترین تبیین شاهد وی نیست؛ زیرا این شاهدهی که تبیین‌گرایان برای این باورها ذکر کردند، بالقوه است؛ لذا اکنون شناسا شاهد بالفعلی ندارد که صدق این گزاره‌های مورد باورش بتواند بهترین تبیین برای چرایی داشتن آن شاهد تلقی شود. برای پاسخ به این اشکال مقدر باید متذکر شویم که به عقیده بیشتر درون‌گرایان حالات ذهنی بالقوه می‌توانند جزو شواهد شناسا محسوب شوند و لذا مشکلی ندارد که صدق محتوای باور مبتنی بر حافظه، بخشی از بهترین تبیین شناسا برای داشتن این حالت ذهنی بالقوه وی تلقی شود.

اگر مستشکل در جواب بگویید که فرض کنید در گزاره‌های مورد باور شناسا که مبتنی بر حافظه‌اند، وی اصلاً مستعد داشتن این پدیدار نباشد که این گزاره‌ها را به عنوان اینکه می‌داند، به یاد می‌آورد. در این فرض حتی با پذیرش این عقیده که حالات ذهنی بالقوه می‌توانند جزو شواهد شناسا بشوند نیز شما نمی‌توانید بگویید که شناسا واجد شاهد برای این گزاره‌های مورد باور خویش است؛ برای نمونه در مثال قبل فرض کنید امروز شناسا هنوز باور دارد که میز اتاق محل کارش قهوه‌ای است؛ اما وی مستعد داشتن این پدیدار که این گزاره را به عنوان اینکه می‌داند، به یاد می‌آورد نیست. فرض

کنید شناسا در مثال فوق در جهانی معمولی است و باور دیروز وی به اینکه «میز اتاق محل کارم قهوه‌ای است» نیز موجه است. از منظر گلدمن باور حافظه‌ای امروز او به اینکه «میز اتاق محل کارم قهوه‌ای است»، موجه است؛ زیرا در فرض مذکور، این باور، محصول فرایند شناختی قابل اعتمادی است. در پاسخ به این اشکال مستشکل خواهیم گفت سخن شما درست است؛ یعنی در فرض مذکور، شناسا واجد شاهد برای این باور خویش نیست و لذا بنا بر دیدگاه‌های تبیینی در تناسب شاهدهی، این باور در تناسب با شواهد شناسا نیست؛ چراکه صدق این گزاره نمی‌تواند بخشی از بهترین تبیین شاهد شناسا باشد؛ زیرا در این فرض شناسا واجد شاهدهی نیست که صدق این گزاره بخواهد آن را تبیین کند و لذا بنا بر دیدگاه‌های تبیینی، این باور موجه نخواهد بود. اما این مطلب، مشکلی برای مدافعان دیدگاه‌های تبیینی به وجود نمی‌آورد؛ چراکه نتیجه شهودی درست همین است. اگر شناسا مستعد این نباشد که گزاره مورد باور مبتنی بر حافظه‌اش را به عنوان اینکه می‌داند، به یاد بیاورد، گزاره مورد باورش بیشتر به غیب‌گویی شبیه است و از این رو شهوداً باورش به این گزاره موجه نیست.

در این فرض اخیر به نظر می‌رسد حتی می‌توانیم به گلدمن اشکال وارد کنیم؛ زیرا بنا بر دیدگاه وی باید این باور حافظه‌ای شناسا موجه باشد؛ چراکه در فرض مذکور، این باور، محصول فرایند شناختی قابل اعتمادی است؛ در حالی که شهوداً این باور نه از حمایت معرفتی برخوردار است و نه موجه است. پس آنچه مانع اغیار نیست، دیدگاه اعتمادگرایی گلدمن در حمایت معرفتی است نه دیدگاه EF.

۴. اشکال لور علیه EF

لور سعی می‌کند نشان دهد هیچ‌گاه شناسا واجد بهترین تبیین نیست و لذا دیدگاه‌های تبیین‌گرایانه در تناسب شاهدهی، از جمله EF، درست نیستند؛ چراکه از منظر لور، طبق

این دیدگاه‌ها به شرطی یک گزاره در تناسب با شواهد شناساست که صدق آن گزاره بخشی از بهترین تبیین شواهد وی باشد؛ اما شناسا هیچ گاه نمی‌تواند به بهترین تبیین دست پیدا کند. دلیل ذر بر این مدعا آن است که راجع به جنبه‌های مختلف تبیین، دیدگاه‌های متعارضی وجود دارد؛ لذا هر وقت بخواهیم یک شاهد را تبیین کنیم، نظریات مختلف متعارضی برای تبیین آن شاهد می‌یابیم و از آنجا که برای تبیین، این نظریات متعارض، به یک اندازه خوب‌اند، بهترین تبیین برای یک شاهد وجود نخواهد داشت و لذا دیگر نمی‌توانیم بگوییم که یک تبیین، بهترین تبیین شواهد ماست (Lehrer, 1974, p.181).^۱

۱-۴. پاسخ مک‌کین به لور

از منظر مک‌کین در این دیدگاه بهترین تبیین در دسترس شناسا مورد نظر است. بر همین اساس، بنا بر دیدگاه EF، به شرطی تبیین‌های خوب دیگر برای توجیه باور شناسا، مشکل به وجود می‌آورند که در دسترس شناسا باشند. پس اگر تبیین‌های خوب دیگر، در دسترس شناسا نباشند، مشکلی برای توجیه باورهای وی به وجود نمی‌آید. مک‌کین می‌گوید شاید کسی بگوید به فرض که شناسا واجد تبیین‌های رقیب دیگری نباشد که به‌خوبی بهترین تبیین در دسترسش باشد، اما می‌توان موردی را فرض کرد که شناسا توجیه دارد برای اینکه فکر کند چنین تبیین‌های رقیبی، برای هر یک از بهترین تبیین‌های در دسترس وی وجود دارد. اگر شناسا چنین توجیهی برای ادعای مذکور در اختیار داشته باشد، آن‌گاه به نظر می‌رسد چنین توجیهی الغاگر حمایت معرفتی‌ای می‌شود که وی از راه EF می‌خواهد به دست آورد. به عبارت دیگر در این فرض، شناسا

^۱ در اینجا مک‌کین نیز عین عبارت ذر را نقل می‌کند؛ اما از باب سهو قلم در نقل قول وی اشتباه می‌کند (see: Lehrer, 1974, p.181/ McCain, 2014, pp.76-77).

واجد الغاگر می‌شود و لذا حتی اگر گزاره مورد باور شناسا بخشی از بهترین تبیین در دسترس وی باشد، باور وی واجد حمایت معرفتی نیست؛ چراکه شهوداً وی واجد الغاگر برای حمایت معرفتی‌ای است که از این راه می‌خواهد به دست بیاورد. در پاسخ به این اشکال مقدر مکین می‌گوید اکثر افراد معمولی اصلاً چنین ادعای کلی‌ای را راجع به تبیین^۱ در نظر نمی‌گیرند یا اگر چنین گزاره‌ای را در نظر بگیرند، آنها واجد شواهدی نیستند که بتواند این ادعای مذکور راجع به تبیین را برایشان موجه کند. علاوه بر این معقول است که گمان کنیم چنین تبیین‌های رقیب خوبی برای هر تبیین در دسترس شناسا وجود ندارد (McCain, 2014, p.77).

۳-۴. دفاع نگارنده از پاسخ مکین به لور

پاسخ اخیر مکین به لور درست است؛ زیرا روشن است وقتی برای این مدعا که چنین تبیین‌های خوب رقیبی برای هر تبیین در دسترس شناسا وجود دارد، دلیلی نداشته باشیم، دیگر معنا ندارد که بگوییم چنین تبیین‌های مفروضی، الغاگر توجیه شناسایند. همچنان که خود مکین نیز تذکر داده است، لادن و لپلین در مقاله‌ای مشترک با استدلال گفته‌اند که همیشه چنین رقیب‌های بدیل از حیث تجربی برابر در نظریات علمی وجود ندارد و به گفته به حق مکین اگر دلیل لادن و لپلین درست باشد، دلیلی خوبی برای ما مهیا می‌شود تا باور کنیم همیشه نمی‌توانیم بگوییم که برای هر تبیینی که شناسا در اختیار دارد، چنین تبیین‌های رقیب بدیل خوبی وجود دارد (Laudan and Leplin, 1991, pp.449-472/ McCain, 2014, p.83). اما حتی اگر اختلاف نظر هم راجع به این ادعا وجود داشته باشد، تا زمانی که برای شناسا دلیل موجهی برای پذیرش این ادعا

^۱ یعنی اکثر مردم فکر نمی‌کنند که برای هر یک از تبیین‌های در دسترس آنها، تبیین‌های رقیبی وجود دارد که به خوبی تبیین در دسترس آنهاست.

وجود نداشته باشد، مشکلی برای EF پیش نمی‌آید؛ چراکه شناسا باور موجهی برای پذیرش چنین مدعایی ندارد و لذا واجد الغاگر برای حمایت معرفتی‌ای که در اختیار دارد، نیست.

ادعای اول مکین نیز مقبول است. بسیاری از افراد معمولی زمانی که بر اساس تجارب حسی خود، باوری حسی را تشکیل می‌دهند، چنین تبیین‌های بدیل خوب مفروضی در دسترس آنها نیست که شامل این باور حسی نشود. بیشتر انسان‌ها وقتی به کتاب پیشاروی خود می‌نگرند، باور می‌کنند که این کتاب، پیشاروی آنهاست و لذا صدق محتوای این باورشان بهترین تبیین است برای اینکه چرا چنین تجربه بصری‌ای دارند. به گمانم در اینجا ایشان فکر نمی‌کنند که امکان دارد این تجارب حسی آنها ناشی از دستکاری‌ای باشد که دیو پلید در آنها نموده است؛ لذا بعید است که فکر کنند بودن در جهان دیوی، بهترین تبیین برای این تجربه بصری آنهاست. پس این تبیین شکاکانه رقیب در دسترس آنها نیست، حتی اگر به‌خوبی تبیین در دسترس آنها باشد.

نتیجه

گفتیم دیدگاه‌های مختلف در تناسب شاهدهی می‌کشند به این مسئله پاسخ دهند که یک رویکرد باوری تحت چه شرایطی با شاهدهی که شناسا دارد، در تناسب است. در این مقاله به تقریر و ارزیابی مهم‌ترین دیدگاه معرفت‌شناسی معاصر (EF) در پاسخ به این مسئله پرداختیم. چنان‌که دیدیم، درستی این دیدگاه در مورد باورهای پیشینی، درون‌نگرانه و حافظه‌ای محل مناقشه بود. در این مقاله نشان دادم بر خلاف برخی تصورات رایج، نه‌تنها پیشینی‌بودن توجیه یک باور، مستلزم بی‌شاهدبودن توجیه این باورها نیست، بلکه گزاره‌های پیشینی نیز نیاز به شاهد برای توجیه خویش دارند و از نحوه توجیه این باورها نیز بر اساس دیدگاه تبیین‌گرایانه مختار دفاع نمودم. علاوه بر

این نشان دادم در باورهای حافظه‌ای نیز، بر خلاف اعتقاد امثال گلدمن، شناسا واجد شاهد (استعداد شناسا برای یادآوری این پدیدار که گزاره‌های مبتنی بر حافظه را به یاد می‌آورد) برای توجیه این باورها می‌باشد و اعمال دیدگاه مختار نتیجه شهودی درستی در این باورها در اختیار می‌گذارد. در باورهای درون‌نگرانه نیز نشان دادیم محتوای باورهای درون‌نگرانه غیر از تجربه محتواهای این باورهاست و لذا دیدگاه مکین امکان ارائه توجیه برای این باورها را نیز دارد. در نتیجه در این پژوهش در ضمن ارزیابی دیدگاه EF در هر یک از این باورها، نشان دادم از یک سو اعمال EF نتایج شهودی درستی در مورد این باورها نیز در اختیار می‌گذارد و از سوی دیگر می‌توان از پاسخ معتقدان به این دیدگاه در حمایت معرفتی دفاع کرد؛ از این رو می‌توانم مدعی شوم که p با شواهد شناسا، e در t در تناسب است اگر و تنها اگر p بخشی از بهترین تبیین در دسترس شناسا در t برای اینکه چرا وی e را دارد باشد یا p در دسترس شناسا به عنوان نتیجه منطقی بهترین تبیین در دسترس وی در t باشد برای اینکه چرا وی e را دارد.

۱۳۳

ذهن

دفاع از دیدگاه تناسب تبیین‌گرا در حمایت معرفتی

منابع و مأخذ

۱. بهنیافر، مهدی (۱۳۸۴). استنتاج بهترین تبیین در روش اصل موضوعی دکارت و پیامدهای معرفت‌شناختی آن. فلسفه علم، ۲۱.
۲. نصیری، منصور (۱۳۹۵). استنتاج بهترین تبیین و مسئله توصیف استدلال‌های استقرایی؛ بررسی دیدگاه لیپتون. نقد و نظر، ۸۴.
3. Audi, Robert (1995). Memorial Justification. *Philosophical Topics*. 23, 31-45.
4. Conee, Earl (2013). Seeming evidence. in Chris Tucker (ed.). *Seemings and justification: New essays on dogmatism and phenomenal conservatism*, New York: Oxford University Press.
5. Conee, Earl (1988). Seeing the Truth. *Philosophy and Phenomenological Research*, 58, 847-857.
6. Conee, Earl and Feldman, Richard (2008). Evidentialism. in Ernest Sosa et al. (eds), *Epistemology: An Anthology*, Oxford: Blackwell Publishing.
7. Conee, Earl. (2011). Replies. in Trent Dougherty (ed.) *Evidentialism and Its Discontents*, New York: Oxford University Press.
8. Goldman, Alvin (2011). Toward a Synthesis of Reliabilism and Evidentialism? Or: Evidentialism's Troubles, Reliabilism's Rescue Package. in Trent Dougherty (ed.), *Evidentialism and Its Discontents*, New York: Oxford University Press.
9. Huemer, Michael (2005). *Ethical intuitionism*. Houndmills. UK: Palgrave Macmillan.
10. Laudan, Larry and Leplin Jarrett. (1991). Empirical Equivalence and Underdetermination. *The Journal of Philosophy*, 88, 449- 472.
11. Lehrer, Keith (1974). *Knowledge*. Oxford: Oxford University Press.
12. McCain, Kevin (2014). *Evidentialism and Epistemic Justification*. New York: Routledge.

13. Pollock, John I. (1974). *Knowledge and Justification*. New Jersey: Princeton University Press.

14. Tollhurst, William (1998). Seemings. *American Philosophical Quarterly*, 35, pp.293-302.

15. Tucker, Chris (2013). Seemings and justification: An introduction. in Chris Tucker (ed.), *Seemings and justification: New essays on dogmatism and phenomenal conservatism*, New York: Oxford University Press.

16. Williamson, Timothy (2000). *Knowledge and its Limits*. Oxford: Oxford University Press.